



سبوی بگرام ، گاپیسی

موسیوها کن و خانم اودرسال ۱۹۳۹ ، کوزه چینی بشکل نیمه زن نیمه پرنده را از اطاق شماره سیزده بگرام ، که نماینده خوبی از هنر سفال سازی این حوزه بشمار میرود، تشخیص دادند «ش ۱» (۱) موصوف این ظرف سفالی لعابدار آبی رنگ را با ظروف سفالین هیلنستیک ، محصول اتولیه های اسکندریه و تارس ، که لعاب سربی دارد، مقایسه نمود. این کوزه چه که از لحاظ تخنیک شاید محصول کار

غربی باشد با هنر سبک

هند بی مشابهت نیست.

معلوم است که

تجسم موجودات

اساطیری باهار پیس

یونانیان قدیم رابطه

دارد، اما ترکیب نیمه

بشر نیمه پرنده از دیر

باز در هنر هند ، در

بهاروت و سانچی نیز

ظاهر بود، و در مکاتب

بعدی «متورا» و

«امراواتی» و طرز



(۱) هاکن تحقیقات باستانشناسی در بگرام . خاطرات هیأت باستانشناسی فرانسیسی در افغانستان



کوزه چهل‌عابد از بگرام - موزه کابل

های کلاسیک همواره مروج بوده است.

چون این اثر تمام رخ نیست راجع به زیبایی عمومی آن اظهار نظری نمیتوان کرد. با این وصف از همین نیم رخ باز ممکن است الهه‌های دریایی ساخته از عاج مکشوفه بگرام را بخاطر آورد. برجستگی پستانها شباهت به برجستگی سینه آثار پرداخته در هند دارد تا به کلاسیک «۲» نیم تاج آن عبارت از حمایلی از گل‌های ساده است و این چیزی است که در هنر هند بسیار معمول نبوده است. پیچیدن در جزئیات مویهای سر، که بهم تافته دسته‌سبورا شکل میدهد، دشوار به نظر میرسد. موسیوها کن موهای انبوه را که پرک و اریپشانی را پوشانده «ش ۱-۲» تشریح می‌کنند و «سترن» «۳» بران روشنی مزید می‌افگند، بدین معنی که به عقیده او این طرز موهای هموار و ولشم قرابت

(۲) ژیر بیز کومبز - هند و شرق کلاسیک. پاریس ۱۹۳۷ فصل دوم و سوم

(۳) فلیپ-ترن - عاج هاواستخوان‌های مکشوفه از بگرام و موقعیت آن در تکامل هنر سبک هند

عاج بگرام را به مکتب «متورا» بیان میدارد .
از دو طرف پیچ‌های مواج می‌توان تشخیص داد که تعبیه گیسو بدین روش، در شروع دوره گندها را رواج داشته است «ش ۴- ۵» .

گوشواره های «پتره کونداله» که به شیوه تا بهایی و دارای تزئینات متحد المرکز میباشد توسط دوشیزه اوبوه یه «۴» مطالعه شده و اکثر مجسمه‌های لوايح عاجی بگرام ازین نوع گوشواره دارند.



این زیور با داشتن تزئینات ساده و از هم متفاوت در کاپیسا «ش ۴» و گندهارای یونانو بودایی «ش ۵» به نظر میرسد، با ذکر این نکته که گوشواره‌های مذکور غالباً به‌زیر مهره‌هایی که شکل خوشه انگور دارند، مخفی می‌باشد .
گلوبند سبوی بگرام مرکب از دو قطار

مروارید های درشت است که هر دو به جدار

گردن چسپیده است و این وضع البته در ناپدید ساختن انعطافات گردن تاثیر انداخته و این روش در همه جا به نظر نمی‌رسد، مع هذا بعضی از «یا کشنی» های متورا نیز چنین گلوبند کوتاه و چسپنده به گردن دارند اما يك قطاره «ش ۷»

سبوی بگرام چون اثریست که به تعجیل در کدام کارخانه پرداخته شده مشکل است از روی آن بتوان فهمید که آیا زیوری که بند آن را زینت بخشیده عبارت از کره های متعدد است یا يك پارچه . ازین قبیل کره ها بلا استثنا در ساعد و ساق مجسمه‌های قدیمی وجود دارد و در عاجهای متورا هم موجود .



رسم نمبرخ آله‌دریا از حاج - موزه کابل است «ش ۵» «ش ۷» اما باید بیاد داشت که این سبک زیور در هنر

(۴) اوبوه یه - حیات خصوصی در هند قدیم لزوی عاجهای بگرام
(۵) جلد یا زده - انتشارات هیات باستانشناسی فرانسوی در بگرام ص ۲۳



یاکشی، شترک

موزه کابل

یونانو بودائی به چار یا پنج حلقه تقلیل یافته و در آغاز سبک گوپتا بکلی از بین می‌رود. طرز تزئین این ظرف توجه موسیو هاکن راعلی ا لفور جلب کرد چنانکه مذکور در اثر خود بنام «خاطرات هیأت باستانشناسی در افغانستان» در آن باره چنین گوید: و دلچسپ‌ترین آرایش در معبد بگرام عبارت از بازو بند آنست که دانه‌های مرواید بصورت افقی

در آن ترصیع شده و سه «سواستیکا»ی معکوس «سمبول هندی» تزئینات آنرا تکمیل می‌کند. از اصل بازو بند خوشه گل سوسن سر کشیده و مزین به مروارید و یا مهرها میباشد. درین جایاد آوری باید کرد که در فیل پایه های زاویه شمالی «بهاروت کویر ایکشا» نیز بازو بندهایی هست که شباهت زیادی به بازو بند سبوی بگرام میرساند (ش ۸) بدین معنی که یکی دارای دو قطار مروارید و تزئیناتی در قسمت وسط و دیگری صرف یک خط منقور دارد که هر دو از هم متفاوت

نیستند منتها انحنا یکی عمیق و از دیگری سطحی میباشد. این آرایش مختلط، در بهاروت محض در هیكل تراشی های بزرگ بکار رفته و بازو بند هم در بازوی مرد و هم در بازوی زن دیده



ش ریح از «تولد بودا»

موزه کراچی

می‌شود. نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در آن قسمت هنر که مخصوص جسم حیوانات است چنین به نظر می‌رسد که شپرها و ساقه‌پرها باشیوه هیكل تراشی «تورانه» در قسمت شمال شرق استوپه سانچی، مطابقت دارد «ش ۹»



پس از توضیحات فوق میتوان فهمید که سفالگری کا پیسی - بگرام را با سفال سازی هنر مندان هند و مخصوصاً با مکتب متورا روابطی بوده است، احتمال قریب برین است که این ظرف بدست هنرمندی ساخته شده باشد

تشریح و تزیین یک حاج بگرام لوحه ۳۲

که با شوه هنر آرایشی بهاروت آشنایی کافی داشته است. اصلت این اثر شاید متعلق بکدام عصر انتقالی و یا آغاز سبک متورا شود. از لحاظ تخنیک و شکل که قسماً پرنده، قسماً بشرو باز طرف آب است آن را میتوان محصول هنر هیلنیستیگ خواند. قبول این نکته که کوزه گری از کراته مدیترانه عامل اثر هنری باشد که از سبک هند عمیقاً ملهم بوده باشد، دشوار به نظر میرسد شاید عمل کدام نفر ستاژیر هندی باشد که آن در اسکندریه یا جای دیگری پرداخته، برای فهم و درک درست محل اعمال آن دلیل دیگری وجود ندارد.



بازو بنه کویرا
یکشا در بهاروت

اگر تزئینات سبورامورد

دقت قرار دهیم به این نتیجه
واصل می شویم که آن از
کدام کارخانه هندویا حتی
کاپیسا بر آمده و آن در
صورتی که این روش لعاب
دا دن ظروف درین حوزه



یکشنی متوزا-

معمول بوده باشد یعنی
موزه و بکتوریا والبرث و شگاه علوم انسانی و مطابعات قزوین

هنرمندان محل بطرز لعاب دادن چینی، طوریکه در عصر خانواده هان مروج بود، آشنا

بوده باشند. درین صورت

شگفتی این جاست که چرا

این پارچه و شیوه کار آن

منحصر به فرد است و نظیر آن

پارچه دیگری بدست نیامده

است.

حوزه بگرام- کاپیسی محلینست

که دران ادوات متعدد سفالین



رسم سردروازه شمالی ستوپه شانچی

از قبیل رنگین ، ظریف ، کلفت ، تاپه‌یی و منقوش ، مربوط به عصر کوشانی ، بدست آمده .

آثاروپارچه های پیداشده از بگرام شامل يك عده سفال های سرخ رنگ نقش دارویا تاپه‌ای مربوط عصر کوشانی است که خیلی ظریف و احیاناً کلفت و خشن



سبوی لعابداری بگرام

نیز دران میان هست ، ولی با این وصف از جنس ظروف لعابداری یا کاشی ، جز یکدانه مرتبان تک دسته ، دران جمله وجود ندارد و اصلاً ازین نوع آنهم برنگ سبز زیتونی درخشان ، تاکنون چیزی بدست نیامده است . کوزه چه سیرکاپ تا کسیلا از نوع مرتبانی است که جلای سبز خاکی رنگی دارد و از سطح دوم بلاک «ف» بدست آمده است (ش ۱۱) . این پارچه بقول «مارشال» از نوع «دورااروپا» و اصلاً ازراکا و یا

مربوط به یکی از توله های دیگر امپراتوری پارت میباشد .

ازحوزه های دیگرشمال غرب هند که درین اواخر حفاریات گردیده چنین تیکر های لعابداری و آنهم مربوط به ادوارقبل الاسلام میسر نشده است . احتمالی هم نمیتوان داد که کارگاه لعابداری ظروف درهند وجود داشته بوده باشد . تنها حدسی که میتوان زد این است که سبوی بگرام شایدبه موجب فرمایشی ، برای لعاب دادن ، مخصوصاً ازراه بحر بکدام کارخانه سواحل مصر فرستاده شده باشد . احتمال دیگر این است که سبوی مانحن فیه شاید نماینده نوعی از سفالگری پارت باشد . علاوه برتورید کوزه ها به سیرکاپ که ازان در فوق اشاره شد ، دو عنصر دیگر نیز درین سنجش و مقایسه بی دخل نیست ، ذوق هنر مندان را کا



در ساختمان دسته کوزه چه بصورت موی بهم بافته (چوتی) و ثانیاً وجود کوزه چهها (اسکوس) به شکل حیوان، ساخت پارت از قبیل کوزه چه خرگوش نمای محلی «هیلا» که دارای لعاب سبز می باشد.

با این حال فهم در ست محلی که کوزه چه بگرام

کوزه هودسته سیرکاب
تاکسیلا

دران عمل شده چندا ن سهل نیست، بهتر است قرابت های حقیقی سبوی بگرام- کاپیسی را با هنر قدیم هند فراموش

نماییم. یاد آور باید شد که پر و فیسر لویی دو پره در طبقات کوشا نو- ساسانی شمشیر غار یک پارچه سفال بدست آورده که از نوع ساسانی و دارای لعاب آبی مایل به سبز میباشد. و این نمونه کمیابی از سفال جلادار است که با ادوار پیش

ازا سلام افغانستان و لاقلا سه قرن بعد از سبوی بگرام، مربوط می شود. (۶)



اسکوس هیلا- بریتش موزیم

ترجمه احمد علی معتمدی